

نوع مقاله: پژوهشی  
صفحات ۸۴ - ۵۱

## خرافه گرایی و بدعت در فرقه «مکتبیون» از اهل حق

مهدی ایمانی مقدم<sup>۱</sup>

### چکیده

فرقه مکتبیون انشعابی از اهل حق (یارسان) و از غالیان منتسب به تشیع است که علی‌رغم ادعای ایشان، هم در اصول اعتقادی و هم احکام و فروع دینی از شیعه و نیز از ضروریات اعتقادی و مناسکی اسلام منحرف گردیده است. هرچند از قرن دوم هجری گرایش به تصوف وجود داشته اما بنیانگذار فرقه اهل حق سلطان اسحاق برزنجبه ای است که این آئین را به عنوان عصاره همه ادیان معرفی نمود و در نهایت فرقه را به هفت خاندان حقیقت تقسیم کرد و پس از وی چهار خاندان از جمله خاندان شاه حیاسی به آنها اضافه شد که در دوره معاصر قطب ایشان نورعلی الاهی (۱۳۵۷-۱۲۷۶ ش) بود که با تغییراتی هم در مناسک و هم در روش و هم باورهای اهل حق، فرقه «مکتبیون» را بنا نهاد و بخاطر افشای عقاید «سر مگو» و نیز بدعت در ابداعات اهل حق مورد اعتراض برخی از اکابر اهل حق نیز قرار گرفت. تعارض‌های بسیار آموزه‌های مکتب با ادله و منابع عقلی و نقلی، بسیاری از تعالیم این فرقه را مصداق خرافه و بدعت و حتی ارتداد نموده است از جمله ادعای صریح به اتیان دین جدید و تفوق خود بر انبیاء و امامان (س)، اعتقاد به تحریف در قرآن، اعتقاد به دوندون (قسمی از تناسخ) و رجوع روح به ابدان سابقه، انکار تلویحی عصمت انبیاء و جانشین ساختن اقطاب برای ائمه (س) و حلول خدا در ایشان و در خود و ادعای علم غیب و اعجاز و تصریح به حقانیت همه ادیان موجود و به تبع آن اباحه گری در مناسک و در ضروریات دینی؛ لذا نمی‌توان ایشان را در جرگه مسلمین قلمداد کرد. پژوهش حاضر با تتبع در آثار نورعلی الاهی و نقد عقلی و نقلی آن و بروش کتابخانه ای تالیف گردیده است.

### واژگان کلیدی

اهل حق، آثار الحق، نورعلی الاهی، دوندون، مکتبیون، توحید، نبوت، بدعت، ارتداد.

۱. عضو هیات علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

## طرح مسأله

فرقه مکتبیون تاسیس شده توسط نورعلی الاهی، گرایشی در اهل حق است که ریشه ابداع آن به نعمت الله جیحون آبادی (۱۲۸۸-۱۳۳۸) پدر نورعلی الاهی و مولف کتاب «شاهنامه حقیقت» و قطب دراویش حاج نعمت، برمی گردد. این فرقه قرائتی تغییر یافته از فرقه شاه حیاسی است. پس از نورعلی، فرزندش بهرام الاهی (متولد ۱۳۱۰) قطب این فرقه شناخته می شود. مهمترین کتابهای نورعلی، «آثار الحق» و «برهان الحق» است که در نتیجه این پژوهش اثبات می گردد که هم در اصول اعتقادی از جمله توحید و نبوت و امامت و معاد و هم مناسک مشحون از انواع مغلطه و تحریف و انحراف و بدعت است؛

ریشه تاریخی فرقه اهل حق (یارستان<sup>۱</sup>) در اصل به محمد بن نصیر نمیری بصری از اصحاب امام هادی (ع) بر می گردد که بعدا ادعای نیابت، ادعای باییت نموده و از تعالیم شیعه فاصله گرفت. البته اگر غلو و ادعای الوهیت ما سوی الله، شاخصه اهل حق دانسته شود تاریخچه پیدایش آن به زمان حضرت علی (ع) و غالیان در حق ایشان برمیگردد. اهل حق تا زمان سلطان اسحاق (۷۹۸-۶۷۵ق) انسجام نداشتند و به توسط وی انسجام یافتند (پژوهش دقیق اهل حق، ص ۳۱). اهل حق از غالیانی اند که بخشی از عقاید و مناسک شان مأخوذ از اسلام و متصوفه و بخشی دیگر متأثر از آئین زرتشت، مسیحیت، مهرپرستی، مانوی، هندوئیسم و مزدکی می باشد. بطور مثال اعتقاد ایشان به «هفتن» متناظر با باورسپندان و نیز تاکید بر «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» به عنوان عصاره تعالیم ادیان، متأثر از باور زرتشتیان است و داستان تولد و مرتبه الوهی برخی رهبران ایشان (از جمله شاه خوشین و فرزندان سلطان اسحاق و مرشدان خاندان ها) به مانند تولد و حیات

---

۱. «یارسان» از دو کلمه «یار» و «سان» تشکیل یافته است؛ «یار» در زبان کردی و فارسی به معنای: دوست، محبوب کمک رسان، معشوق و «سان» در گویش گورانی و پارسی باستان به معنی سلطان و پادشاه می باشد. طبق نامه سرانجام، منظور از «سان»، مظهر و آئینه تمام نمای حضرت حق است. یارسان در اصطلاح اهل حق به معنای پیروان و مریدان سلطان اسحاق می باشد چرا که او را مظهر تام خداوند در عالم هستی می دانند. (نامه سرانجام، ص ۲۲)

حضرت عیسی (س) و آدم و خضر داستان سرایی شده و همچون یهودیان روزه را تنها در مناسبت‌های خاص فرض دانسته‌اند و نیز متأثر از آئین مهرپرستی در محضر خورشید پیمان می‌بندند و معتقدند که حضرت علی (ع) پس از شهادت با خورشید وحدت پیدا کرده است.

آئین و مناسک ایشان برگرفته از «کلام پردیوری» (=دفتر) است که دارای تعارضات آشکار با منابع اسلامی و شیعی است؛ از جمله در حلول ذات حق در حضرت علی (ع) و برخی از اقطاب ایشان از جمله سلطنت اسحاق و پدر نورعلی؛ نیز معتقد به نوعی تناسخ به نام «دونادون» اند، به این معنا که روح بعد از مرگ و برای تکامل به ابدان دیگری حلول می‌کند و در هزار و یکمین دون به حقیقت واصل می‌شود که البته نورعلی رجوع روح به ابدان سابقه را نیز ممکن و بلکه واقع می‌داند.

هرچند قدمت طرح مسأله مدعیان دروغین به دهه‌های صدر اسلام بر می‌گردد اما با توجه به رشد صنعت و زندگی ماشینی و نیاز فزاینده بشر به معنویت و نیز دسیسه‌استعمار برای ایجاد اختلافات مذهبی برای کاهش قدرت دین در جلوگیری از چپاول و استعمار و... امروزه با رشد و تکثیر فرقه‌های انحرافی، بازساخت این مسأله و ضرورت مقابله با آن را دو چندان نموده است. اباحه‌گیری و تضاد و تقابل با عقل و نیز عالمان دین راهبرد و نتیجه عام البلوای عموم فرقه‌های خود ساخته و دروغین در دنیای اسلام است و علت آن هم این است که تعهد به عقل و منابع اصیل شریعت مانع از برداشت‌های من‌درآوردی و بی‌استدلال ایشان می‌شود. نیز تأکید بر رابطه مرید و مرادی و تلقین، مهمترین حربه مدعیان دروغین برای فرار از زحمت استدلال آوری و بحث منطقی است چراکه از باب حدیث علوی «حب الشیء یعمی و یصم» (بحار/۱۶۵/۷۴)، این رابطه مرید و مرادی مانع از تعقل و سوال از منبع و معنای این مدعیات می‌گردد، به همین سبب عمده این نحله‌ها ابتدا در مناطق محروم و مستضعف فکری و به دور از مراکز اصیل تبلیغ دینی، رشد و نمو می‌کنند. روحیه عوام‌زدگی، عدم فهم اصول و ملاک‌های عرفان ناب اسلامی، رشد افراطی اندیشه نجات‌طلبی و... از عوامل رشد فرقه‌های انحرافی و مدعیان دروغین دینی است. عمده مدعیان دروغین (از جمله نورعلی‌الاهی)، از ادعای داشتن شعور کیهانی آغاز و

سپس ادعای بابت و حلقه اتصال با امام معصوم داشته و سپس خود ادعای ارتباط با غیب و لاهوت دارند و بعد از جمع کردن مریدان کر و کور، ادعای امامت و بعد نبوت و صاحب شریعت بودن و در نهایت ادعای الوهیت می‌کنند. مدعیان دروغین از جمله نورعلی‌الاهی مبدع فرقه مکتبیون، با به کارگیری انواع مغالطات «اعتمادسازی کاذب»، «تکرار دروغ»، «مرحله ای بودن دروغ از جزئی و کوچک به کلی و مبنایی»، سوء استفاده از جهل و ساده باوری و نیز نیازهای عاطفی و کمبودهای شخصیتی و یا نیاز به عرفان و معرفت به باطن و تعالی روحی در مخاطبان و نیز انجام برخی از کارهای خارق‌العاده حاصل ریاضت و تمرین به عنوان معجزه و در پی آن ادعای کشف و کرامت و نیز ترساندن مریدان از نفرین و لعن بخاطر نافرمانی و یا انکار فرقه‌شان، به جذب و وادادگی مریدانشان نایل می‌آیند. داشتن کاریزمای در سخن و چهره و لباس، القای تبدل شخصیت و هویت جدید در پرتو کنار گذاشتن هویت و مسلک قبلی، مظلوم‌نمایی و ظاهرسازی و ریاکاری در جهت القای شخصیت لاهوتی از خود از حربه‌های دیگر نورعلی‌الاهی است. در پژوهش حاضر بخشی از مستندات آن ارائه می‌گردد.

## تعاریف

### نور علی‌الاهی (موسس مکتبیون)

فتح الله ملقب به کوچعلی (۱۳۵۷-۱۲۷۶ ش) که در خواب مورد ادعایش به «سید نور علی‌الاهی» ملقب می‌شود (بنابر ادعایش وجه تسمیه اش عبارتست از: «نور» مأخوذ از آیه ۳۵ سوره نور و «علی» از آیه ۳۰ سوره لقمان و «الاهی» از آیه ۲۵۵ سوره بقره). وی در هشترگد دفن گردید. مهمترین اثر وی کتاب «آثار الحق» و «برهان الحق» است که مجموعه ای از سخنرانی‌ها و نصایح اوست که توسط فرزندش بهرام گردآوری و تدوین شده است. وی مدعی است که اهل حق و شیعه بسیار به هم قرابت دارند و البته فرقه مکتبیون، که از آن به «دین» ابداعی نام می‌برد را تکامل یافته تشیع معرفی و برای مشروعیت بخشی به آن مدعی است در خوابی حضرت علی (ع) آن را تایید نموده است (کتاب «برهان الحق» وی، برای نخستین بار عقاید و اصول اعتقادی اهل حق که تا آن زمان «سرمگو» فرض می‌شد را فاش نموده و کتاب «آثار الحق» مجموعه یادداشت‌های ده ساله مریدان نور علی از

سخنرانی های وی می باشد. بخاطر بدعت هایش (به باور نورعلی بخاطر اصلاح اهل حق)، برخی از سران اهل حق به مخالفت با وی پرداخته و در نامه ای به مقام معظم رهبری و ملت ایران از الحاد و سنت شکنی نورعلی و مکتبیون شکایت کردند و در مقابل نورعلی نیز به شماتت اهل حق مبادرت ورزید «جماعت طایفه سان آنقدر مسموم هستند که به هیچ دواایی مداوا نمی شوند. محکوم به فنا هستند». (آثار، ج ۱، ص ۴۹۳-۳۹۴ و ۵۷۳).

### مکتبیون

به خاطر تکرار کلمه «مکتب» در کلمات نورعلی و نیز تکرار نام بردن مخالفانش از آئین او به اسم فرقه «مکتب»، فرقه او به «مکتب» و پیروانش به «مکتبیون» معروف گردیدند. از جمله وی می گوید «این مکتب مکتب مولا است» (آثار، ج ۱، ص ۷۰۷) و «ارزش مکتب ما... شاگردان مکتب... زن و مرد های مکتب را در خواب دیدم...» (آثار، ج ۱، ص ۶۷۱ و ۴۴ و ۶۶). وی مدعی ابداع دین و وجود عصاره همه ادیان در مکتب خود است: «مرام ما آخرین مرام است و تا قیامت هر وقت اسمی از دین بیاید همین است من هر آنچه که بدرد دین می خورد و اسمش دین است از تمام ادیان جوهر کشی کرده و گفته ام و .. هر چه بدرد دین نمی خورد حذف کرده ام» (آثار، ج ۱، ص ۲۰) اعتقاد به دونادون (تناسخ) و حلول خدا در اقطاب سابق، وجه مشترک مکتبیون با اهل حق است و اعتقاد به تحریف قران (آثار، ج ۱، ص ۳۹۴) و پیامبری دین جدید و نیز احکام ابداعی از جمله اعطای حق طلاق به زن و حرام زادگی اولاد در زندگی بدون رضایت زن و شوهر (آثار، ج ۱، ص ۳۶۲-۳۶۳) و حرمت تجدید فراش بدون عذرخاص (همان) از اهل حق متمایز می گردد.

### خرافه

واژه «خرافه» در مقابل معرفت (باور صادق موجه) و عمل مبتنی بر معرفت قرار دارد (تاریخ معرفت شناسی، ص ۴) یعنی باور و عمل مبتنی بر باوری که برای آن نمی توان توجیه عقلانی مستقیم یا غیر مستقیم یافت نمود و بنابراین خرافه به سخن و عمل مبتنی بر باور باطل و بی اساس و بدون منطق و به دور از واقعیت اطلاق می شود (اسلام و عقاید و آراء بشری، ص ۴۸۰). معادل آن در قرآن کریم، واژگان «زخرف» (انعام/۱۱۲) و

اساطیر» (فرقان/ ۵) و «باطل» (محمد/ ۳) بکار رفته است و بر این اساس صاحب تفسیر المیزان، هر اعتقاد بدون دلیلی را خرافه می‌داند (المیزان، ج ۱، ص ۴۳۳). خرافه در زبان فارسی به «افسانه» و «اسطوره» و «سخن بیهوده و غلط» معنا شده است (فرهنگ معین، ج ۱). برخی لغت‌شناسان خرافه را به سخن دروغ ولی با نمک و جذاب (مستملح) معنا کرده‌اند (لسان‌العرب، ص ۲۵۲). جاحظ ریشه آن را از داستان مردی می‌داند که مدتی با جیان می‌زیسته و حکایات عجیب و باور نکردنی از مصاحبت با ایشان نقل می‌کرده (کتاب الحیوان، ص ۳۰۱). برخی آنچه با عقلانیت و سیره و باور عرف عقلاء و یا فهم استدلالی از دین و یا فهم علمی ناسازگار باشد را خرافه دانسته‌اند (خرافه‌گرایی چیستی و چرایی، ص ۲۲-۲۳). حاصل جمع تعاریف فوق این است که خرافه شامل باور یا عمل و نیز حالت روحی از جمله وحشت و یا شعف نامعقول و بدون دلیل عقلی و وحیانی است که ناشی از موهومات شخصی و یا عمومی حاصل از تلقین باشد (جامعه در قبال خرافات، ص ۳۶).

### معنای بدعت

بدعت به معنای تغییر به نقص و زیادت و وارد کردن هر باور و عمل غیر دینی و بدون سابقه در دین، به دین است (التحقیق، ج ۱، ص ۲۱۴). نتیجه آنکه دو مفهوم بدعت و خرافه رابطه عموم خصوص من وجه دارند. برخی امور معقول (غیر خرافی) ممکن است به دین مستند شود (بدعت) مانند واجب دانستن استفاده از اتومبیل در سفر و نیز برخی خرافات عرفی (امور نامعقول) غیر مرتبط با دین مانند اعتقاد به رفع بلا و مریضی با شکستن تخم مرغ که بدعت محسوب نمی‌گردند. وجه اشتراک این دو در ابداعات غیر معقول وارد شده در اعتقادات و مناسک دینی است مانند استشفاء به تربت امام زادگان.

### ویژگی‌های عمومی خرافه‌عبانند از:

تسلی بخشی و مرحمی برای ترس و اضطراب بودن (روانشناسی تخیل، ص ۲۰۸)، بی‌ریشه و فلسفه بودن لااقل در دوام (میزان نو‌گرایی و گرایش به خرافات در شهر یزد، ص ۶۶)، سهل‌الوقوع و دائم‌البقاء بودن بگونه‌ای که زوال آن دشوار است (روانشناسی خرافات، ص ۱۲۲)، دارای قدرت در ایجاد تحولات اجتماعی (خرافه‌گرایی در ایران،

ص ۲۲)

### اقسام خرافه

تقسیم بندی های متعددی از سوی جامعه شناسان و فیلسوفان اجتماعی برای خرافه حسب مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی و انسان شناختی ایشان ذکر شده است؛ از جمله در تحقیقی سه قسم خرافه بر حسب منشاء، محتوا و کارویژه خرافه ذکر شده است. و عموماً کار ویژه آن رفع ترس و بلا گردانی، برآوردن آرزوها، کسب درآمد و یا کسب یا حفظ منافع سیاسی - جناحی و نیز کسب قدرت از راه استحمار عوام و انسان های جاهل .. ذکر شده است (خرافه گرایی در ایران، ص ۲۶)

### ادیان و خرافه

به طور کلی رویکرد ادیان در مواجهه با خرافات سه گونه است (خرافه گرایی در ایران، ص ۲۶-۲۸):

الف) رویکرد بی تفاوتی یا قبول تلویحی. این رویکرد برخاسته از اندیشه پلورلیسم معرفتی و دینی است که طبق آن حقیقت در همه افکار و انظار حتی در خرافه، امرمشاع دانسته می شود. این رویکرد بر بنیاد شک گرایی معرفتی است. بازتاب اندیشه ابطال گرایی تجربی کارل ریموند پوپر و یا نظریه بازی های زبانی ویتکنشتاین در مباحث دینی، مآلاً به این رویکرد قابل ارجاع است؛ طبق این رویکرد حتی خرافه ترین باورها را می توان هم وزن معرفتی گزاره های وحیانی و علمی و حتی ریاضی دانست مادامی که ابطال تجربی نشود! (جامعه باز و دشمنان آن، ص ۱۰۵۶)

ب) رویکرد تعامل و تعاضد دین و خرافه که در ادیان و مکاتب تلقینی و عقل گریز از جمله مکتبیون و وهابیت به وفور مشاهده می گردد.

ج) رویکرد تضاد و مبارزه فکری و عملی با خرافه

بدعت ستیزی و مبارزه با خرافات در قرآن و کلام و سنت

قرآن کریم و سیره انبیاء و اولیاء الاهی و نیز دستورهای حضرات معصومین (س) و سیره و فتوای عموم فقهای شیعه (البته با اختلافات جزئی در نحوی برخورد) مملو از خرافه و بدعت ستیزی است (مکاسب محرمه، ص ۲۴-۲۸). تاکید های مکرر قرآن به تعقل و

تفکر در اقوال و آراء برای یافتن و تبعیت از بهترین آنها و نیز نهی از ظن و گمان و اعتبار بخشی به فهم عقلانی (یوسف/۱۰۸، اسراء/۱۰۶ و زمر/۱۶-۱۷ و...)، در همین راستا فهم می‌گردد. نمونه‌های خرافه‌ستیزی قرآن کریم عبارتست از: رد سحر و جن‌گیری و تطییر و فال زنی (بقره/۱۰۲، سبأ / ۴۱)، رد صریح حلول خدا در مخلوق (مائده/۱۱۶، توبه/۳۰، مریم / ۳۴-۳۵ و ...) و فرزند داری خداوند (توبه/۳۰ و ...) توت‌پرستی و بزرگ دانستن بی دلیل اشیاء و اشخاص (مائده/۳۰) تخطئه منکران معاد و مرگ (مطففین/۱۱-۱۳) و معتقدان انصاب و ازلام (مائده/۹۰) و نهی از پیروی غیر عقلانی از نیاکان در عقاید و اعمال (بقره / ۱۷۰ و اعراف/۲۸) نهی از غلو و خداانگاری بشر (آل عمران/۷۹) و از مهمترین بدعت‌ها، دعوی امامت و نبوت است، امام صادق (ع) در پاسخ به سوره بن‌کلیب که از معنی و تفسیر آیه ۶۰ از سوره زمر درباره روسیاهان در قیامت پرسیده بود فرمودند: مقصود کسی است که دعوی امامت کند و امام نباشد (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۹)

عموم این انحرافات را در آموزه‌های اهل حق و مکتب‌یون، می‌توان به وفور یافت نمود و قرآن وظیفه عالمان دین را مبارزه جدی با این خرافات بر می‌شمرد (مائده/۶۳)

تاکید فراوان حضرات معصومین (س) بر خردورزی و تعقل به عنوان بالاترین عبادات (نهج الفصاحه، ص ۵۹۰، الکافی، ج ۲، ص ۱۱)، تلاش برای رفع بلا و زندگی برتر از راه تفکر و انتخاب صحیح و معقول و البته همراه با دعا و تضرع به پیشگاه خداوند متعال (بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶ و نهج البلاغه، نامه ۳۱ و...) نهی از تطییر و تفال به شر (ترجمه المیزان، ج ۱۲۸، ۱۹) بهترین دلیل بر اعتقاد راسخ و اهتمام راهبران معصوم دین در زدودن هرگونه خرافه و بدعت از سیمای دین است. از جمله امام علی (ع) اشعث بن قیس را بخاطر تفال به شر در نحوست ایام، مذمت نمود و آن نوعی کفر دانست (مجموعه آثار، بیست گفتار، ج ۱۶، ص ۷۲) و نیز امام صادق (ع) دستور به آتش زدن کتاب‌های فال زنی و تنجیم و اخبار از آینده و مغیبات می‌دهد (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۵)

اسلام دستور رجوع به منابع رصین اسلام یعنی کتاب و سنت قطعی معصومین را می‌دهد. قرآن کریم مسلمانان را در هنگام بروز اختلاف در عقاید و مناسک و تکلیف، معیار را قرآن و سنت قرار داده است (نسا / ۹). بر این اساس راهکار پیامبر اکرم (ص) برای



جلوگیری از ورود خرافه و بدعت این است که هیچ کلام و رفتار و نیتی ارزشمند نیست مگر آنکه با سنت قطعی ایشان مطابقت داشته باشد (الکافی، ج ۱، ص ۷۰) و نیز علاوه بر عقل و سنت قطعی، عالمان دین و در راس ایشان، ائمه اطهار (س) را معیار برای تشخیص بدعت از غیر بدعت معرفی نموده اند، از جمله ایشان (ص) معاذ بن جبل را به هنگام اعزام به یمن مامور به نابودی آثار جاهلیت و خرافی و دعوت به تفکر و تعقل می نماید (تحف العقول، ص ۲۶) و به عالمان دین در همه تاریخ دستور می دهد که: «اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعليه لعنة الله (الکافی، ج ۱، ص ۵۴) هرگاه بدعت ها بر اتم اشکار شد انگاه بر عالمان دین واجب است که دانش خویش را ابلاغ کنند و اگر اینگونه عمل نکردند لعنت خداوند بر ایشان باد. خود ایشان در چهار سالگی دایه خویش حلیمه را از انداختن مهره یمانی به گردنشان به قصد محافظت از شر موجودات نامرئی، نهی میکنند (بحار، ج ۳، ص ۳۹۳) و نیز اصحاب از جمله سعد بن ابی وقاص را به داروهای طیبیان و نه جادوی کاهنان ارجاع داده و می فرماید خدایی که درد را داده داروی آن را نیز خلق کرده است (فرازهایی از تاریخ اسلام، ص ۲۴) و نیز باور اصحاب در معلول دانستن کسوف برای مرگ فرزندش ابراهیم را تخطئه نموده می فرمایند: «لا ینکسفان لموت احد و لا لِحیاته» (فروغ ابدیت ج ۲ ص ۸۰۳) و امام صادق (ع) استفاده از دستبند و آویزه های جادویی برای رفع بلا و گلو درد را نوعی شرک دانسته اند (سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۰۰)

نکته مهم آنکه برخی بدعت ها و خرافه ها به نیت بندگی بیشتر و وسوسه در عبادت بیشتر ایجاد می شود و از همین رو در روایات عمل اندک مطابق با سنت را با فضیلت تر از عمل من در آوردی و بدعت الود، معرفی شده است. (کلینی، ج ۲، ص ۷۰)

به همین خاطر حضرات معصومین (س) مردم را به مجتهدان و فقیهان دین شناس و وارسته برای رهایی از بدعت و خرافه ارجاع می دهند (کمال الدین، ج ۱، ص ۴۲۰) و امر به نفرت و تبری از اهل بدعت می دهند، از جمله اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من اعرض عن صاحب بدعه بغضا له ملا الله قلبه امننا من ایمانا» «هرآنکه از فرد بدعتگذاری با نفرت روی برگرداند خداوند جان او را مالا مال از آرامش و ایمان خواهد کرد (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۸۳) و در روایت دیگری ترساندن بدعت گذار را دارای همین آثار

دانسته اند (همان)

کتاب‌هایی چون «حماسه حسینی» از متفکر شهید مطهری و کتاب «لولو و مرجان» از میرزا حسین نوری طبرسی و «التنزیه فی اعمال الشیبه» تالیف سید محمد امین عاملی از جمله تلاش‌های علمی عالمان اسلام در زدودن بدعت‌ها و خرافه‌ها از سیمای دین می‌باشد.

### بدعت‌ها در فرقه مکتبیون

#### ۱) ادعای الوهیت خود و اقطاب و غلو و حلول خداوند در اقطاب و برتری خود از امامان معصوم و انکار تنزیه خداوند

حلول به همه انواع قابل تصورش درباره خداوند (وجود بی‌انتهاء) محال است. اگر به معنای عروض باشد انگونه که اعراض ماهوی بر جوهر عارض می‌شوند چون مستلزم نیاز به وجود معروض است و نیاز مستلزم امکان است، لذا با وجوب وجود خدا ناسازگار است و اگر رابطه حال و محل از قبیل ظرف و مظروف است این مستلزم نیاز به ظرف و نیز مستلزم محدودیت حال به ظرف است که این هم با وجوب وجود و بساطت و بی‌انتهائی خدا ناسازگار است و یا اینکه حلول به معنای قیام وجودی حال به وجود دیگر در اصل وجودش باشد، که به طریق اولی معلولیت و حاجت در ذات واجب الوجود فرض و تصور هم ندارد. بنابراین حلول خدا با وجوب وجودش ناسازگار است. (ایضاح المراد، ص ۱۰۸)

نور علی رئیس مکتبیون ادعا می‌کند خدا به شکل پیر مرد فقیر چرکین بر پدرش نعمت الله وارد و قصد قتل مادرش را داشته است (آثار، ج ۲، ص ۱۰۲) نیز مدعی است که رضایت من همان رضایت حضرت حق است (آثار، ج ۱، ص ۶۴۸) وی مدعی بود که خود و پدرش خداگونه می‌توانند انسان‌ها را بمیرانند و طی نقل داستانی می‌گوید: پدرم خطی کشید و گفت: «حتی عزرائیل هم از این خط نمی‌گذرد» و سپس ادعا می‌کند که دختر بچه‌ای از این خط می‌گذرد و میمیرد (آثار، ج ۱، ص ۶) و در جایی مدعی خدعه و نیرنگی خداوند به پیامبران است (آثار، ج ۱، ص ۴۵۹) نورعلی از سویی درباره حضرت علی (ع) آنقدر غلو می‌کند تا حتی جسم او را مانند سلطان اسحاق به مرتبه الوهیت و محل برای حلول خدا معرفی کند (آثار، ج ۱، ص ۵۳۷) و گاه به صراحت آن دو را خدا می‌داند «به

اعتبار اینکه جلوه ذات خدا در آنها بوده آن دو را خدا می‌دانیم» (آثار، ج ۱، ص ۴۳۸) «علی و سلطان ذات حق بودند؛ مسیح ذات حق بر او مهمان بود»<sup>۱</sup> (آثار، ج ۲، ص ۲۰۷) و جسم حضرت علی و سلطان اسحاق را آئینه و ذات ایشان را ذات خدا معرفی می‌کند (آثار، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۵) و می‌گوید: «علی و الله، عموم خصوص مطلقند» (آثار، ج ۱، ص ۴۲۰) و با توجه به اینکه مرتبه امام علی (ع) را مرتبه دوم از سیر تکامل (دارای ولایت خاصه) یعنی مرتبه طریقت دانسته و خود را (صاحب مرتبه اعلا یولایت تامه «حقیقت» معرفی نموده، به طریق اولی خود را دارای تمام کمالات حضرت علی بلکه بالاتر می‌داند حتی در شرافت مولد (آثار، ج ۱، ص ۵۹۷ و ۴۴۵ و برهان، ص ۷-۸) و می‌گوید: «حضرت علی برای تشکر به خدمت من رسیدند!»؟! و نیز تلویحا مقام سلطان اسحاق را قاضی الحاجات دانسته و او را بالاتر از حضرت علی (ع) می‌داند «سلطان را از علی بیشتر دوست دارم» (آثار، ج ۱، ص ۵۳۶-۵۳۷) و در عین حال ادعای تبعیت طابق النعل بالنعل از عقاید شیعه را دارد و ادعا می‌کند که هیچ چیز بدون استناد به منابع کتاب و سنت نمی‌گوید؛ در پاسخ باید گفت: اولاً عموم خصوص مطلق یکی از نسب اربعه در بین مفاهیم اند و مربوط به وجودات نمی‌شوند و ثانیاً اگر منظور این است که بخشی از خدا، علی ست مستلزم جزء و ترکیب در خداست که خود منکر شده‌اید.

## ۲) اعتقاد به تحریف قرآن و به کتابی هم طراز با قرآن

مکتبیون علی رغم ادعای تبعیت از قرآن (آثار، ج ۱، ص ۶۰۷ و ۴۲۷) عملاً منکر قرآن اند زیرا کتاب «سرانجام» (کتاب گردآوری شده از آموزه های سلطان اسحاق و مریدانش) را عین قرآن مقدس می‌دانند (آثار، ج ۱، ص ۴۹۵) و تلویحا عمل به آن را مکفی می‌دانند و علی رغم ادعان به پر غلطی آن اما چون در کلام نور علی تفسیر شده، اشتباهات آن را قابل اقباض می‌دانند (آثار، ج ۲، ص ۱۰۳) و نیز کلام نور علی را بالاتر از قرآن و سنت می‌دانند «کار به نوشته قرآن و حدیث ندارم، من اینطور معتقدم» (آثار، ج ۱، ص ۳۲۲) و علی رغم تصریح قرآن به «انا له لحافظون»، قائل به تحریف از نوع تحذیف اند (آثار، ج ۱، ص ۱۴۱)؛

۱. منظور ایشان از «ذات مهمان» حلول مقطعی خدا در شیئی و شخص، حداکثر در این

نورعلی معتقد است که قرآن سی و دو جزء داشته که سی جزء موجود بین الدفتین فرع آن قرآن است و دو جزء دیگر که اصل قرآن محسوب می‌شوند عبارتند از «سر مگو» که در سینه پیامبر اسلام (ص) مانده و برای عموم ابراز نموده است و تنها به حضرت علی (ع) و از ایشان سینه به سینه از امامی به امام دیگر تا به حضرت مهدی (عج) و ایشان هم سرمگو را «فرقان» نامیدند و به زبان کردی بیان کردند (منظور کتاب «نامه سرانجام» سلطان اسحاق است و تلویحا او را حضرت حجت قلمداد می‌نماید و تلویحا خور را دارای همان مقام می‌داند). (حق الحقایق، ص ۲۰۱-۲۰۲ و آثار، ج ۱، ص ۴۲۷) و درجایی با قیاس، فتوا می‌دهد که حتی در شرایط وجود سنگ و خاک، چون دست از خاک است پس سجده بر دست جایز است (آثار، ج ۱، ص ۴۲۲)

### ۳) ادعای نبوت و اتیان دین و مناسک جدید و اهانت به انبیاء الاهی و ائمه اطهار (س)

نور علی تلویحا منکر خاتمیت پیامبر اسلام (ص) و خود ادعای پیامبری و اتیان دین جدید دارد: «حضرت علی به من در عالم رؤیا گفت که دین تو ابداعی است ولی نیک ابداعی است» (آثار، ج ۱، ص ۱۲) البته خود را پیامبری می‌داند که وظیفه اعلام نبوت ندارد ولی عملا تشریح می‌کند و اصول اعتقادی و مناسک ابداعی دارد «(در مکاشفه) گفتند مولا آمد و دین فلانکس (نورعلی) را تصویب نمود پس فلانکس (نورعلی) پیامبر شد... گفتم این دین برای شخص خودم است» (آثار، ج ۱، ص ۶۴۴) و رسالت و شان خود در هدایت را والاتر از پیامبران دانسته و دلیل ان را الزام به استدلال آوردن برای مدعیاتش می‌داند در حالی که پیامبران با اجبار مردم را به سوی خدا می‌بردند و جالب اینکه عموم ادله ایشان خواب و رؤیا و یا ادعای کشف و شهود شخصی خودش است. (آثار، ج ۱، ص ۱۳۸) و علی رغم ادعایش بر تبعیت طابق النعل بالنعل از عقائد شیعه و کتاب و سنت «هرچه با ادله اربعه تطبیق کرد برای ما قابل اجراست» (برهان، ص ۷ و آثار، ج ۱، ص ۳۸۰) اما خواب و رویای اقطاب اهل حق را ارجح بر قران و سنت حضرات معصومین (س) می‌داند و دائره اولوا الامر (مقامی بالاتر از امامت) را به اقطاب و هرکس که ادعا شود خدا در او حلول کرده و مظهر مشیت الاهی شده توسعه می‌دهد (برهان، ص ۱۵) و صراحتا منکر ولایت مطلق

ائمه (س) است (آثار، ج ۱، ص ۳۲۷ و ج ۲، ص ۵۰۱) و انبیاء (صاحبان شریعت) را در مرحله اول از سیر تکامل و کار ایشان را آوردن با اجبار و اکراه مردم به سوی خدا می‌داند (آثار، ج ۱، ص ۱۳۸) و ولایت ائمه و اطاعت ایشان را مرحله دوم از سیر تکامل و در مرحله آخر و عالی یعنی مرحله حقیقت انسان را مخصوص خود و اقطاب اهل حق دانسته و واصلان به آن مقام را بی نیاز از شریعت و طریقت و امام فرض می‌کند (برهان، ص ۱۹) و برای این مظهریت و حلول خدا در اقطاب هیچ ملاک و معیار و یا دلیل عقلی و نقلی جز خواب و ادعای مکاشفه شخصی ارائه نمی‌دهد و لذا مقام سلطان اسحاق و حتی خودش را عین ذات الهی و بسی والاتر از مقام ائمه هدی بیان می‌کند و با نفی امکان اراده کار شر در ائمه، عصمت نسبی ایشان را حاصل جبر خدا می‌داند (آثار، ج ۱، ص ۳۳۲ و ج ۲، ص ۵۰۱) و گاه متهافت از مدعیاتش در ضرورت پیوند با ائمه اطهار (برهان، ص ۷) منکر وسیله و واسطه بودن ایشان، بین خدا و مخلوق می‌شود (آثار، ج ۱، ص ۲۱۶) و گاه با تناقض‌گویی و با فهم نادرست از معنای عصمت و مترادف قرار دادن آن با وجوب وجود، منکر عصمت انبیاء و ائمه می‌شود (همان، ص ۱۴۹)

و با اعتقاد به مظهریت اقطاب برای ائمه اطهار (س) عملاً اعتقاد به ائمه را بی‌خاصیت نموده است؛ داوود را مظهر امام رضا (ع) و بابا یادگار را مظهر امام حسین (ع) و بنیامین را مظهر امام صادق (ع) و پدرش را مظهر بنیامین و تلویحا روح امام صادق را حال در پدرش می‌داند (آثار، ج ۲، ص ۶۱) و سلطان اسحاق را مظهر امام علی (ع) و توسل به ایشان را توسل به ائمه اطهار می‌داند، و تلویحا القاء می‌کند که اینان می‌توانند جای امامان معصوم را بگیرند (آثار، ج ۲، ص ۵۰)

وی «نامه سرانجام» را بعنوان عدل قرآن و نیز اقطاب اهل حق را هم‌تراز با حضرات معصومین (س) معرفی می‌کند و اطاعت و سرسپردگی از خود در هر امر و نهی هر چند مخالف قرآن و سنت باشد، را واجب می‌داند و لذا عملاً ادعای تبعیت از اسلام و منابع اسلامی را بی‌خاصیت نموده است. مهمترین اصل اعتقادی مکتبیون بی‌تعهدی به هر دین از جمله اسلام و اعتقاد به سعادت بخشی همه ادیان حتی بت پرستی است «شرط دیانت برای عموم بشر اینست که عموم ادیان را محترم بشمرد و ادیان (بطور مطلق) را رد نکند و هر

کدام را انتخاب کرد به آن عمل کند» (آثار، ج ۱، ص ۲۰۵)، «اسلام به معنای ... به دین پیغمبری از پیغمبران در آمدن» (آثار، ج ۲، ص ۱۳۶) و ضمن چند بیت تصریح می‌کند که اصول عقاید مکتبش عبارتست از اعتقاد به خدا و چند اصل اخلاقی از جمله همه چیز را نیک بدانی و احترام به کسی که او را نیک می‌دانند و ... سپس می‌گوید: «بعد از آن هر مذهبی کردی قبول آن که نبود بر خلاف این اصول هست جایز لیک شرطش این بدان با عقیده کن عمل ز احکام آن» و البته این تساهل و تسامح را در التزام به عقاید و مناسک ادیان حتی دین اسلام قائل است (آثار، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۳۸۹) و نکته جالب آنکه در وجوب التزام به دین ابداعی خود و فرامین مکتب خود، هیچ انعطاف و مسامحه‌ای را نمی‌پذیرد (آثار، ج ۱، ص ۶۲). وی معتقد است برای ورود به جرگه اهل حق لازم نیست اول مسلمان شد بلکه حتی لازم نیست که فرد از هر دین و مسلکی که دارد، اعراض کند (همان، ص ۱۱۶) حتی از بت پرستی (همان، ص ۱۳۴).

وی مدعی است مسلک اهل حق همه کمالات اسلام و بلکه بیشتر از آن را دارد «گرچه قبلاً دارای مذاهب دیگری غیر از اسلام باشد، همین کافی است. لازم نیست از آن مذاهب به اسلام برگردد، چون هر کس که به حقیقت سرسپرد یعنی اول مسلمان شده... چون که صد آید نود هم پیش ماست» (همان، ج ۲، ص ۱۶۰)

اصول مکتب وی بر چند اصل اخلاقی که مهمترین آن «حرمت دزدی و تقلب و پسندیدن برای دیگران آنچه برای خود می‌پسندی» بنا شده است (همان، ج ۱، ص ۳۳۶) و آن را ملاک کفر و ایمان می‌داند و سایر مناسک و دستورات شریعت را بی اهمیت اعلام می‌کند و با حدیثی جعلی و بدون سند این بی‌اهمیتی به شریعت را به پیامبر اسلام (ص) نسبت می‌دهد (همان، ج ۱، ص ۸۹) وی جشن سالگرد تولدش را از اصول اعتقادی و مناسکی مکتبیون قرار داد (آثار، ج ۱، ص ۵۹۰) و بعد از نقل داستان لیله المیبت، بسان پیامبر اسلام (ص) و پدرش و خود را مؤید به عالم غیب و مصون از سوء قصد معاندین می‌دانست (آثار، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۶) و راه انتقال قطب بودن خود بعد از پدر و صاحب فتوا و شریعت بودنش را، به انداختن آب دهان پدر در دهانش در اواخر عمر پدر، مستند و مدلل می‌سازد (آثار، ج ۱، ص ۶۰۷)

## ۴) خدشه به عصمت پیامبران و حضرات معصومین (س) و اولیاء الاهی و تفوق خود و اقطاب بر پیامبران و امامان

«عصمت» در باور شیعه امری اکتسابی و محصول اعمال و نیات و تربیت و تزکیه نفس انسانی است که پس از آن فرد مشمول عنایت و لطف و کمک و ویژه الاهی در برابر و سوسه های نفسانی و شیطانی میگردد «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین» (عنکبوت/۶۹)؛ عصمت هیچ گاه مانع قدرت و اختیار معصوم بر قبیح یا اختیار فعل نیکو نیست (تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۸) ثانیاً ضرورت عصمت انبیاء و ائمه اطهار (س) از گناه و حتی سهو و نسیان، علاوه بر ادله نقلی فراوان<sup>۱</sup>، به ادله عقلی، اثبات شده است از جمله اینکه تحقق هدایت گری ایشان و اطمینان و اعتماد مردم در تبعیت از تعالیم و فرامین ایشان، در گرو قبول عصمت ایشان است و نیز اینکه از لحاظ نسب در «اصلاب الشامخه و الارحام المطهره» (دعای ندبه) پرورش یافته باشد (انوار الملکوت، ۱۹۶-۲۰۴)

اما نور علی خود را برتر از حضرات معصومین (س) دانسته و به حضرت علی (ع) نسبت سهو و گناه می دهد (آثار، ج ۱، ص ۲۴۵) و حضرات معصومین (ع) را تلویحاً فاقد عصمت (آثار، ج ۱، ص ۴۳۰ و ۱۷۱) و ایشان را خاضع در برابر خود معرفی می کند (امام حسین) در مقابل من آنقدر خود را کوچک کردند مثل اینکه شخصی در مقابل یک شخص خیلی بزرگ خود را کوچک کند (آثار، ج ۱، ص ۶۶۴) و مدعی است نامه های حضرت علی (ع) را من امضا می کنم (آثار، ج ۲، ص ۱۰۶) و به مانند حضرت سلیمان ادعای سخن گفتن خود و پدرش با حیوانات را دارد (آثار، ج ۱، ص ۶۸۷ و ۶۹۰). وی سعی می کند به سان مقدسات اسلام، خود و فامیلش را تقدس دهد: «سرانجام نامه» را به مثابه قرآن که توسط جبرئیل تالیف شده قلمداد می کند و کتاب هایش «برهان الحق» و «آثار الحق» را به مثابه نهج البلاغه، اما با این تفاوت که این دو توسط خدا تالیف شده و پسرش بهرام علی را تجسم

۱. از جمله رک: تفسیر المیزان ذیل آیات آل عمران/۳۱، نور/۵۲، حشر/۷، نساء/۶۴ و ۶۹ و ۱۶۵، انعام/۹۰ و روایت امام باقر (ع): «انبیاء گناه نمی کنند چون همگی معصوم و پاکند، چه گناه بزرگ و چه کوچک» (خصال/۳۹۹)

روح امام حسین، ملک جان خواهرش معروف به شیخ جانی (زنی نابینا مدفون در پاریس و دارای مقبره مجلل) را به مثابه حضرت فاطمه، معرفی نموده است. فرزندش مقبره نورعلی در هشتگرد را کعبه و زائران آن را به عنوان حاجی می‌داند (سایت جهان نیوز، تاریخ ۹۵/۶/۴) و بسان رهبری سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، همکنون بهرام رهبر فرقه و همسر سومش مینو توکلی ملقب به «زن خدا» هدایت اجرایی فرقه را عهده دار است. (همان)

نور علی ضمن اهانت صریح به برخی از انبیاء الاهی از جمله اهانت به حضرت موسی ( دارای لکنت زبان، تندخو و عصبانی و ترسو) (اثارالحق، ج ۱، ص ۴۶۰، ۴۶۵)، منکر کتب آسمانی از جمله تورات و انجیل حقیقی می‌شود و عصمت انبیاء به جز حضرت عیسی را انکار می‌نماید: «من مخالفم که می‌گویند پیغمبران معصومند» (آثار، ج ۱، ص ۱۴۹، ۴۶۶) و مدعی دیدن حضرت عبدالعظیم به صورت رمال؟! (آثار، ج ۲، ص ۷۳) و منکر عصمت ائمه اطهار است (آثار، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۱۷۱) و جایی دیگر با استناد به خوابش، خود را تلویحا حتی بالاتر از حضرت علی دانسته می‌گوید «(حضرت علی) به خدمت من رسیده‌اند» و ائمه را دارای شأنی پایین‌تر و دارای خلقتی خاص و برای مأموریتی خاص دانسته که بصورت بشر خلق شده‌اند. (آثار، ج ۱، ص ۴۴۵)

هرچند وی مدعی است که در اصول اعتقادی و مناسک از جمله توحید و وجوب وجود خداوند و اثبات صفات ثبوتیه خداوند و امامت و معاد اعتقادات شیعه را مطابق النعل بالنعل قبول دارد (برهان، ص ۶ و آثار، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۹) اما وی بعد از ذکر مراتب سلوک از شریعت به طریقت و سپس به معرفت و در نهایت به حقیقت، حضرت محمد را کامل‌کننده شریعت و حضرت علی را کامل‌کننده ولایت و دارای مقام مظهرالاهی و سلطان اسحاق را کامل‌کننده طریقت و خود را دارای عالی‌ترین مقام، یعنی مقام حقیقت می‌داند. گاه خود را هم‌تراز حضرت علی می‌داند: «زندگی من و علی (ع) مطابق النعل بالنعل یکی است» (آثار، ج ۱، ص ۵۲۶ و ۵۹۷ و برهان، ص ۱۷) و گاه برای سلطان اسحاق (۷۹۸-۶۱۲ ق) موسس اهل حق (نامه سرانجام، ص ۲۵)؛ مرتبه‌ای بسان حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) قائل است (آثار، ج ۱، ص ۶۹۰) و قائل به مقامی بالاتر از ایشان و



صاحب‌مقام تجلی تام خدا می‌داند» شریعت را محمد کامل کرد و علی ولایت را و سلطان هم آمد حقیقت را کامل کرد» (آثار، ج ۱، ص ۵۲۶ و ج ۲، ص ۹۱) و می‌گوید: «ما پیرو دین سلطان اسحاق هستیم» (آثار / ۴۹۲) و عمل به کتاب وی «نامه سرانجام» را، مانند قرآن لازم و واجب و تمرد از آن را به منزله خروج از دین می‌دانند و هرآنچه در تولد معجزه آسا و بدون پدر حضرت عیسی (س) و نیز حوادث خارق‌العاده هنگام تولد پیامبر اسلام (ص) نقل شده (صیحه آسمانی و هبوط حاله نور و ...) را برای اقطاب اهل حق ادعا می‌کند» سلطان اسحاق پرنده‌ای بود که تبدیل به نوزاد شد و شاه و یسقلی (از درویشان) از ران گوسفندی به وجود آمد و ...» (آثار، ج ۱، ص ۵۹۷ و ج ۲، ص ۹۱) و قبر وی را «قبله» و پل پردیور در روستای شیخان پاره را که محل میثاق و اقرار یارانش با وی بود را «پل صراط» می‌نامد (صفی زاده، ص ۴۱ و آثار، ج ۵۹۷، ۱) و به مریدان توصیه می‌کند که باید مطیع محض «دلیل» و در مرتبه‌ای بالاتر «پیر» باشند. (دائرة المعارف تشیع، ص ۶۱۱). مکتبیون به تبع اهل حق، سلطان اسحاق ملقب به سحاک (صحاک) را سلطان حقیقت، صاحب کرم، چرخه‌چی جهان می‌خوانند. (دایره‌المعارف تشیع، ۶۱۱) و گاه از او به مطلق «سلطان» نام می‌برند و معتقدند که خلقت آدم با میدن روح الاهی کامل شد و پس از او این روح خالص در هر زمانه‌ای در کالبد انسانی خاص حلول کرده تا در عصر پیامبر (ص) عرب وار برآمد و دارای جهان شد و پس از ایشان در حیدر کرار و در نهایت این روح اعلی و تجلی خدا به صورت سلطان اسحاق ظاهر شد (دیوان گوره، ۷۹۸) لذا اهل حق و از جمله مکتبیون وی را تجلی ذات لا یزال خداوند و آئینه تمام‌نمای اسماء و صفات حضرت حق و واسطه بین خلق و خالق می‌دانند و توسل به او را عین پناه بردن به خدا می‌دانند (چراغ پوران، ص ۱۹). نورعلی سایر اقطاب از جمله بابا سرهنگ، بابانائوس و داود و ... را هم شأن و رتبه انبیاء و امامان معصوم قلمداد می‌کند (آثار، ج ۱، ص ۴۹۲). داوود (از اقطاب اهل حق) را پیامبر می‌داند «داود ... در مقابل تابوت سکینه مناجات می‌کرد و می‌خواند و می‌رقصید. داود خودمان اسم اصلی اش موسیاه بوده ... این هم همان داود پیامبر است» (آثار الحق، ج ۱، ص ۴۵۹) و گاه با ادعای حلول روح ائمه اطهار (س) در اقطاب اهل حق تلویحا خود و پیروانش را از رهنمود و شفاعت ائمه اطهار بی‌نیاز فرض مینماید (آثار، ج ۲، ص ۵۰)

از جمله آنکه داود (از اقطاب اهل حق) را مظهر امام رضا (ع) دانسته و مثلاً در ادعای بی دلیلی رفع بلا از جمله سقوط اتوبوس به دره را به او منتسب می‌نماید (آثار، ج ۲، ص ۹۷) و حتی وی را قدرتمند تر از امام معصوم می‌داند و یا بابا یادگار، یکی دیگر از اقطاب اهل حق را مظهر امام حسین (ع) و بنیامین را مظهر امام صادق (ع) و حضرت خضر (س) و عیسی (س) و حجت (عج) (آثار، ج ۲، ص ۵۰) قلمداد می‌نماید. نیز مدعی تجلی خدا (آثار، ج ۲، ص ۵۳) و حلول روح امام صادق در پدرش است (آثار، ج ۲، ص ۶۱)

وی اهل حق را کسی می‌داند که شریعت (تدین به ادیان پیامبران الهی از جمله اسلام) و طریقت (مؤمن به ولایت حضرت علی (ع)) و معرفت (اطاعت از اولی الامر = مرشد) را طی کرده و در نهایت به مقام حقیقت (مقام فناء فی الله) نائل آید (برهان، ص ۷-۸) و تلویحا مرتبه و شأن اولی الامر (دیده دار = باطن دار = اقطاب = سلاسل عرفانی اهل حق) را بالاتر از انبیاء و حتی ائمه اطهار (س) می‌داند. (برهان، ص ۱۱۶) مدعی است بسان خدا که «یحیی و یمیت» و «عالم به غیب و آینده» است، اراده موت و حیات دیگران و سرنوشت ایشان به دست پدرش نعمت الله بود (آثار، ص ۵۶۵) و چون خودش را بالاتر از پدرش می‌داند بنابراین تلویحا خودش را به طریق اولی صاحب این مقام می‌داند. (آثار، ج ۱، ص ۸۸۳)

## ۵) بی اخلاقی و انتحال

در آثار نورعلی بسیار دیده می‌شود که کلام و براهین فلاسفه پیشین و یا قصص مذکور در روایات و حتی در ادیان و کتب دیگر، در قالب خواب و مکاشفه اش، به عنوان ابداع خود به عوام معرفی می‌کند از جمله استناد برهان علی امکان و جوب از ابن سینا برای اثبات خداوند (آثار، ج ۱، ص ۶۸۰) و یا ناشیانه و ناقص قواعد منطقی و فلسفی را بکار می‌برد از جمله شرط بقا را وجوب وجود (بالذات) می‌داند؟! (همان، ص ۳۷۱) و یا خلقت امامان و اقطاب اهل حق را نقض قانون علیت می‌داند (همان، ص ۳۲۷) و یا ضمن قبول امکان اطلاق قوه و نیرو به خدا، لازمه قوه و نیرو را مقوم و مقوم می‌داند (همان، ص ۶۸۱)

<sup>۲۱</sup> و یا «کلی و جزء» را در مقابل هم فرض کرده و بر خدا اطلاق می کند (همن، ص ۲۰۹)؛ و بر خلاف دهها دلیل فلسفه متعالیه در اصالت وجود، مدعی است که چیزی که از عدم به وجود آمد دیگر معدوم نمی شود (همان، ص ۲۸۳) و روایات اهل بیت را به نام خود نقل می کند از جمله روایت علوی: «اغتم الفرصه بین العدمین» (همان، ص ۱۸۵)

### ۶) اعتقاد به جبر و تجسیم و تابعیت علم خدا

با توجه به برخی تصریحات نورعلی از جمله: «خدا مرا با زور قاضی کرد و به من پستهای حساس قضاوت داد» (آثار، ج ۱، ص ۶۵۴) می توان او را یک جبری محسوب نمود. و نیز عبارات به ظاهر موهن و تجسیمی درباره خدا در آثارش یافت می شود از جمله: «...شاید خدا لج کرده» (همان، ص ۶۶۹) و نیز «خدایا جان سبیل هایت، ما را به رشته امتحان درنیاور» (همان، ص ۵۶) (البته با توجه به فرهنگ کردی، واژه «سبیل» را شاید بتوان حمل به معنای غیرت و بزرگی تاویل برد؛ و یا خداوند را به قوه و نیرو تشبیه می کند. و در تناقض گویی آشکار و برای پاسخ به مساله اختیار، علم خدا را تابع معلوم و تابع اراده موجودات و در مرحله بعد از خلق می داند: «پس به طور کلی خداوند سرنوشت اشخاص را معلق قرار داده... خداوند نمی داند کدام راه را انتخاب خواهد کرد.. اما از آن لحظه ای که یکی، آن راه ها را انتخاب کرد، منجز شده، آن وقت خداوند می داند آخر این راه چیست... نمی خواهد بداند تا اینکه اثری بر روی اختیار موجود نگذارد» (همان، ص ۱۷۷) و حتی قضای الهی را تابع اراده و پیش بینی اقطاب اهل حق از جمله خود می داند «هرگاه باطنداری (واصل به مقام حقیقت) یک پیشینی برای شخصی از زبان خارج کرد، آن تقدیر جزء مقدرات تغییر ناپذیر است» (همان، ص ۶۹)

۱. نور علی گاه قوه را مترادف و در کنار واژه نیرو بکار می گیرد و گاه در مقابل فعلیت؛ مفهوم قوه و فعل از مفاهیم انتزاعی و حاصل مقایسه ذهنی است و مابازاء عینی ندارد و از ویژگی موجودات مادی و در حال سیوروت و تغییر است و اطلاق آن بر خدا از اساس نامفهوم و غلط است (آموزش فلسفه، ص ۲۵۵۵-۲۵۷)
۲. مقوم در اصطلاح فلاسفه به ذاتیات ماهیت (جنس و فصل) اطلاق می شود و با ابطال اصالت ماهیت و به تبع آن تنزیه خداوند از صفات عدمی و انتزاعی از جمله داشتن ماهیت، این سخنان نور علی قابل فهم علمی نیست تا که نوبت به ابطال رسد.

## ۷) انکار مسلمات اعتقادی شیعه

وی ضمن انکار «تبری» که از ضروریات اعتقادی شیعه است، به تیره غاصبان خلافت امام علی (ع) پرداخته و با بی اطلاعی از تاریخ صدر اسلام و نیز خطبه‌ها و فرمایش حضرت علی (ع) از جمله خطبه شقشقیه و ..، اعتقاد شیعیان به داستان غصب خلافت حضرت علی (ع) توسط خلیفه اول و دوم را مضحک و باعث تنزل شأن حضرت علی (ع) و عجز ایشان از استیفای حق، برمی شمردند و بدون ارائه هیچ دلیلی کناره‌گیری امام علی از خلافت را داوطلبانه می‌دانند (همان، ص ۴۴ و ۴۴۰) و نیز مقامات ائمه را متفاوت، برخی کاملتر و برخی ناقص‌تر می‌دانند (همان، ص ۴۴۶) و شأن پیامبر اسلام را پایین‌تر از سایر انبیاء می‌دانند (همان، ص ۴۶۷)

## ۸) اعتقاد به حلول و تناسخ و انکار آیات و نصوص دینی و قواعد فلسفی درباره

### معاد

مکتبیون بر خلاف تعالیم اسلام قایل به تناسخ و تماسخ‌اند. بیشتر مورخان رویش اعتقاد به تناسخ را از هندوهای آریایی نژاد می‌دانند (تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۱۳) اعتقاد به تناسخ، با قبول مساله توبه و شفاعت و عفو الهی آنگونه که در متون اسلامی آمده است، ناسازگار است و بر خلاف قواعد عقلی و فلسفی، تعدد روح یا تعویض روح خلاف بداهت و وجدان و ارتکاز و نیز خلاف اصل اولیه در علم النفس متعالیه مبنی بر اصالت روح و تشخیص انسان به نفس خویش است و نیز مستلزم رجوع فعلیت به قوه و مجرد به ماده می‌باشد که عقلا محال است؛ نفس انسان، مجرد و متعلق به بدن و متحد با بدن است و به تبع حرکت بدن به سوی کمال و فعلیت سیر می‌کند و با مرگ به مجرد کامل از بدن نائل آید و چون به بساطت می‌رسد رجوع به بدن و مرکب شدن از ماده و صورت برایش محال است (پاسخ به شبهات کلامی، ص ۶۹-۷۰) و نیز تناسخ مستلزم تعطیلی نفس و عدم تعلقش به بدن در فاصله بین جدایی از بدن قبلی به بدن جدید است و حال آنکه حیثیت نفس حیثیت تعلق به بدن مادی و مثالی است (اسفار، ص ۳) و نیز مستلزم انکار وحدت و تشخیص نفس است که خلاف ارتکاز و علم حضوری ما به نفس خویش است (فلسفه دین، ص ۲۶۹-۲۷۸) نیز بنا بر تناسخ مورد اعتقاد مکتبیون (دونادون) وضعیت انسان‌های

متوسطی که نه خیلی خوب و نه خیلی بدند و اکثریت نیز هستند نامشخص است؛ انسان‌هایی که طبق اعتقاد به دونادون، پنجاه هزارسال سیر در عوالم و حتی بازگشت به دنیا و ... دارند و نجاتی هم برایشان متصور نشده، ضمن اینکه این چرخش خلاف ارتکاز و نیز با غایت خلقت انسان ناسازگار است (تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵). از سوی دیگر عموم آیات قرآن و روایات درباره معاد و احوال جان دادن و عذاب قبر و منازل برزخ و حوادث صور و حشر و نشر و میزان و صراط و بهشت و جهنم در مخالفت صریح با مدعیات نورعلی درباره سیر دونادون و بازگشت به دنیا و تعویض روح در دنیا یا در عوالم و... می باشد. از جمله آیه ۹۹ سوره مؤمنون استحاله بازگشت به نشأی دنیا و رجوع روح به ماقبل را با کلمه «کلاً» تصریح می کند و آیه بعد از آن تصریح دارد که انسان‌ها بعد از مرگ تنها یک احیا و حیات (به معنای قدرت بر افعال اختیاری) خواهند داشت (به خلاف ادعای نورعلی در داشتن زندگی های متعدد همراه با اختیار در پنجاه هزار سال ..) و آیه هفتم از سوره حج که بعث و برانگیختن مردگان را به اراده خداوند در قیامت می داند و سخنان جدلی و جاهلانه و بی اساس را که در این باره گفته می شود را تخطئه می کند و نیز آیات ۲۵ از سوره حجر و نهم از سوره فاطر و ۲۹ از سوره اعراف و ۲۲ از سوره عبس .. که درباره کیفیت بعث (برانگیختن) حشر (جمع شدن همه انسان‌ها) و نشر (زنده شدن در اثر گسترش و رشد ذرات بدن) و عود و اعاده بسوی خداوند که دلالت بر تشخیص و این همانی روحی بین این انسان در دنیا و همان که در قیامت دوباره احیا می شود، دارد. طبق منابع فوق الذکر زوال بدن و بقای روح (به عنوان جوهری غیر از ماده) و تعلق نفس با بدن برزخی، با ورودش به برزخ تحقق می یابد. (معارف قرآن، ج ۳، ص ۴۴۷-۴۵۴) و امام علی (ع) درباره عجز مردگان از فعل اختیاری تصریح می فرماید: «لا عن قبیح یستطیعون انتقالاً و لا فی حسن یستطیعون از دیادا» مردگان نه هرگز می توانند زشتی های خود را جبران کنند و نه هرگز بر افزودن بر حسناتشان قادرند. (دقیقا بر خلاف مدعیات نورعلی در سیر دونادون و نیز تبعیت طابق النعل بالنعل از کتاب و سنت). امام رضا (ع) در جواب از مأمون درباره تناسخ اعتقاد به آن را به منزله تکذیب بهشت و جهنم دانسته و معتقد به آن را کافر قلمداد کردند (بحار، ج ۴، ص ۳۲۰) و امام صادق (ع) تصریح به استحاله بازگشت روح به دنیا

داشته و عذاب و نعمت مردگان در برزخ بواسطه کردارشان در دنیا و مسلوب الاختیار بودن ایشان را تبیین می نمایند (اصول کافی، ج ۳، ص ۴۵).

اما نورعلی به صراحت اعتقاد به تناسخ دارد و از جمله ولادت خود به سال ۱۳۱۳ ق را مقارن با مردن و زنده شدن مجددش می داند (آثار، ج ۱، ص ۵۹۷) و مدعی است که روح انسان ها توسط حاج نعمت الله (پدرش) و یا خود وی حتی در همین دنیا با روح دیگری عوض می شود. «مطابق قراردادی که حاجی بزرگ با خدا دارد ارواح نالایق را نمی گذارد در این دودمان بماند. مانند اینکه روح من را عوض کرد، روح بهرام را عوض کرد» (همان، ص ۶۵۴) و قائل به حلول روح ائمه (س) در اقطاب اهل حق و حلول پیامبر و امام در بنیامین (همان، ج ۲، ص ۳۸۷) است. و مدعی تماسخ خود و دیگران است: «با گاو شدن شیخ امیر، آن گاو مقدس شد» (همان، ج ۱، ص ۳۷۵) «من اگر این دفعه رفتم سوار مرکب خاکی بشری نمی شوم، گنجشک می شوم اما دیگر بشر خاکی نمی شوم» (همان، ۶۸۲) «من در چند قرن پیش در نزدیکی ده قزوینیه سرم را بریده اند. حالا هر وقت از آنجا رد می شوم چندشم می شوم.. هنوز فراموشم نشده» (همان، ص ۶۸۶) نورعلی فهم و تعابیر بسیار متفاوت و متناقض از مساله حلول و تناسخ دارد و گویا به لوازم منطقی و فلسفی گفته های خویش التفاتی ندارد. برداشت غلط و ناقص او از شطحیات عرفا و تبیین فلسفی وحدت وجود فلاسفه و مدعیات ادیان قائل به تناسخ و حلول، ترکیبی ناموزون در کلام نورعلی یافته است و باعث شده نتوان تصویر روشنی از منظور او در مساله حلول تصور کرد. یکجا منکر حلول و اتحاد و وحدت وجود است (برهان، ص ۳۱۳) و گاه روح خود را از روح جانشینان شاه ایاز در هند دانسته و می گوید در یازده سالگی روحش عوض شده و نور سید نورعلی در وی دمیده شده (آثار، ج ۱، ص ۵۹۶) و از برای اثبات و تبیین حلول از تجسیم خداوند تعبیر می کند «زمانی که حق به صورت ذات بشر می آید، مانند عفو عمومیست هر که را خواست با خود می برد. زمان سلطان بسیاری از غلامان به کمال رسیدند... ممکن است ذات حق به صورت مهمان باشد ولی ذات بشر همیشه یکی است» (همان، ج ۲، ص ۱۶۲) و گاه حلول را مترادف با تجلی و گاه تجافی دانسته و تسخیر کرات آسمانی را معلول حلول خدا در بشر می داند (همان، ص ۳۸۲) و گاه صرفا اقطاب اهل

حق را محل حلول خدا می داند و گاه ذات الاهی را مبری از حلول و وحدت شخصیه با مخلوقاتش می داند (همان، ص ۴۱۴) و گاه حتی سنگ و درختی را محل حلول الاهی برمی شمرد (همان، ص ۴۹۹). اصطلاح «دونادون» یا «دون به دون» در کلام نورعلی و اهل حق تعبیری از حلول و تناسخ است. ایشان معتقدند ذات یا جزئی از ذات حق در برخی اشخاص (میهمان) که حتی ممکن است مرده باشند، حلول کند و در آن صورت او مظهر خدا و بلکه خود خدا می شود (همان، ج ۱، ص ۴۹۹). این اصطلاح به معنای «زندگی های متوالی روح است در عوالم هزار و یک گانه در قالب بشر» که اعمال هر فرد، محیط دون یا زندگی بعدیش را تعیین می کند (همان، ص ۲۱۲) وی جسم را در دنیا سبب برای این سیر دانسته و معتقد است روح قابل عوض شدن است و امکان تعدد ارواح برای جسم ممکن است (همان، ص ۲۱۹). دونادون نوعی تبیین معاد از نظر وی است؛ اینکه روح سیر جبری تکاملی از جماد به نبات و از آن به حیوان ناقص تر و از آن به حیوان کاملتر و سرانجام منتهی به بشر می شود (همان، ص ۲۲۶) و بعد از بلوغ، این سیر آگاهانه و اکتسابی است تا طی هزار و یک عالم که در صورت عدم توانایی، مهلت پنجاه هزارساله به او داده می شود. (همان، ص ۲۶۵) و درجایی می گوید بالغ ها با زندگی های گذشته شان تماس می گیرند و یا مات و مبهوت باقی می مانند (همان، ص ۳۰۰) و برخی انسان ها از برزخ برگشته و در جسم جدید داخل می شوند. وی برای اثبات دونادون و تناسخ روح به زندگی جدید در قالب طفلی نوزاد، به آیه پنجم سوره حج «من یرد الی ارذل العمر»<sup>۱</sup> استناد می کند! و معتقد است که کودکان که می میرند مجدداً به عالم دنیا برمی گردند یا با زندگی های قبلی اش تماس می گیرند (همان) می گوید که گاه این سیر در یک بشر انجام می شود و گاه در چند بشر (همان، ص ۲۸۲) و گاه انسان ها در این سیر، حیوان می شوند «اشخاصی که به عنوان تنبیه حیوان می شوند از سایر حیوانات همجنس خود باهوش ترند» (همان، ص ۳۰۰) و معتقد است که در سیر قهقرایی در عوالم، شستشوی مغزی روحی بواسطه کارهای زشت که در

۱. با توجه به ادامه آیه «لکیلا یعلم من بعد علم شیئا» معنای «ارذل العمر»، پیری است که ضعف و ناتوانی معلومات قبلی را زایل می کند (برگزیده تفسیر نمونه/ ۲۰۰)

آن عوالم مرتکب شده، انجام می‌شود ولی از منزل سیصد دیگر اشتباه بزرگ مرتکب نمی‌شود (همان، ص ۷۱) و این ارواح پس از طی سیر تکامل، قادر و کامل مطلق می‌شوند (همان، ص ۲۳). وی معتقد است تناسخ شامل حیوانات هم می‌شود «می‌گوئیم اگر حیوانی در حالت حیوانیت محشور شود به او ظلم شده پس برای آنها سیر کمال گذاشته شده تا حیوان هم بشر شود تا اتمام حجت به او هم بشود» (همان، ۲۸۰ و ۲۸۲) نور علی بر خلاف نص قرآن معتقد است اگر کسی برای رفتن به بهشت خدا را عبادت کند بعد از مدتی ماندن در بهشت او را از بهشت اخراج می‌کنند تا تکلیف قطعی اش معین گردد (همان، ص ۲۸۳)

**۹) اعتقاد به پلورالیسم دینی و در نتیجه اباحه‌گری و بی‌توجهی به احکام شریعت**

نور علی معتقد به سکولاریسم (آثار، ج ۲، ص ۶۵) و پلورالیسم دینی افراطی است «هر دینی که انتخاب کنید خوب است بشرطی که به آن اطمینان قاطع داشته باشید و شک نکنید و طابق النعل بالنعل اطاعت کنید... حتی به افتاب پرست و بت پرست نمی‌توان ایراد گرفت هر کدام به جای خود صحیح‌اند. به این اعتبار کافر وجود ندارد» (همان، ص ۸۹-۹۰)؛ از جمله وی حقانیت و سعادت بخشی و هدایت را امر مشاع در همه ادیان و مذاهب حتی بت پرستی معرفی می‌کند: «وقتی من می‌دانم فلان بت پرست اگر با ایمان عمل کند خداوند او را نجات می‌دهد، آیا اگر من علی را بپرستم خدا مرا نجات نخواهد داد؟» (آثار، ج ۱، ص ۱۷۴) و نیز می‌گوید: «هر کس به هر چه ایمان داشته باشد درست است» (همان، ص ۱۸۴) و در تطهیر بت پرستی آن را مانند زیارت قبور بزرگان دین می‌داند و نیز عمل به مناسک مسیحیان را برای خودش باعث آرامش دانسته، تلویحا به ترویج اباحه‌گری پرداخته، التفات و عمل به احکام و مناسک اسلام را تخطئه می‌کند: «دشمن دین خدا کسی است که به واسطه قیودات بی‌فایده حواس اشخاص را پرت کند و توجهشان را برهم زند (همان، ص ۱۸۰) و برای توجیه این بی‌مبالاتی به شریعت و اطمینان بخشی مریدان از عدم تعذیب و مصونیت از مؤاخذه و عقاب، با استناد به خوابش، این باور را به مانند وحی و الهام الاهی تلقین می‌نماید، بر پایه شک‌گرایی معرفتی، شک و تردید در اعتقادات و شریعت را برتر از ایمان و یقین دینی می‌داند: «در خواب جلسه‌ای داشتیم که مطرح شد



اگر کسی افعال و افکارش مطابق با اوامر و نواهی خدا باشد، با کسی که افعالش کاملاً مطابق با اوامر و نواهی است ولی افکارش منحرف می‌شود (مثلاً شک می‌کند خدا و قیامتی هست یا نیست) کدام برترند؟ جواب دادم دومی بمراتب مقامش ارجمندتر است. (همان، ص ۱۳۹)

بنابراین علی‌رغم ادعایش، نه تبعیتی از شریعت مقدس دارد و نه وقعی به منابع اجتهاد و قرآن و سنت می‌گذارد و با مؤمن دانستن بت پرست، با نص قرآن و روایات مخالفت می‌ورزد. لازمه لاینفک پلورالیسم، اباحه‌گری است. او ابراز می‌دارد که هنگام وصول به حقیقت و حتی توجه و التفات به خدا، رافع التزام و تعهد به شریعت در همه مناسک و از جمله تعداد رکعات و واجبات دیگر نماز است. (همان، ص ۷۶) و تصریح می‌کند که چون رحمت خدا هست پس صرفاً باید در رعایت حق الناس مواظبت داشته باشیم (همان، ص ۲۰۶) و ادعیه و راز و نیاز را «قالب‌های پوسیده» می‌داند و نیز با اقرار به قهرش با خدا حتی ابراز حاجت از خدا را باعث اذیت نفس برمی‌شمرد. به گفته بهرام فرزند نورعلی؛ اساس اندیشه نورعلی برگرفته از اصول کلیه ادیان الهی است. وی نه تنها به همه ادیان و عقاید احترام می‌گذارد و هر کس را در انتخاب مذهب آزاد می‌داند (برگزیده آثار الحق، ص ۹) نورعلی همه اعتقادات را جایز و صواب و باعث رستگاری می‌داند. (آثار، ج ۱، ۱۱۸)

قرآن کریم و روایات متعدد از ائمه اطهار (س) هم حفظ نیت خالص و روح توحیدی عمل و هم بر رعایت ظواهر شریعت و دستورات دین تاکید می‌ورزند و این دو را توأمان، باعث نیل به قرب الهی و حب به خداوند و عشق به حضرات معصومین برمی‌شمارند، از جمله امام صادق (ع) ضمن برشمردن اقسام مدعیان دوستی اهل بیت (س) مهمترین ویژگی کاملان در محبت اهل بیت (س) را سریان روح توحیدی در تمام وجود و اعمالشان معرفی می‌نماید (تحف العقول/ ۵۲۱) قرآن کریم (برخلاف تعالیم نورعلی در تایید بت پرستان) ضمن دستور به تبعیت محض و خالص از دین الهی، بت پرستان را مشرک در عبودیت دانسته و عمل ایشان را مخالفت با توحید حبی و ولایی معرفی می‌نماید و بت پرستان را گمراه و دروغ‌گو و فرقه‌ای از کفار دانسته و مستوجب عقاب برمی‌شمرد (زمر/ ۳)

## ۱۰ ادعاها و احکام خلاف عقل و شرع، با شگرد علم و عالم‌گریزی و تلقین و

### متناقض‌گویی

هر چند نور علی گاهی توصیه به خرد ورزی دارد (آثار، ج ۲، ص ۹۸) اما جای جای آثار وی مملو از مدعیات بی سند و خلاف عقل است. برخی تشریحات عقل و شرع‌گریز نور علی بدین شرح است: درمان سر درد با زدن قاشق بر سر، «آنقدر بزیند تا خوب شود» (همان، ج ۱، ص ۶۹۰) حلال شدن مال دزدی با دعا (همان، ص ۵۶۹)؛ درجایی تاثیر دعا را منکر می‌شود (همان، ج ۲، ص ۷۷)؛ وی رقت قلب و عواطف و احساسات قاضی برای قضاوتش را ملاک قضاوت می‌داند، حتی در عفو قاتلی که چندین نفر بی گناه را کشته باشد (همان، ص ۶۸۳) و فتوا به حرمت خوردن چای داده و اینکه پدرش در این خصوص بدون رجوع به ادله، حق تشریح داشته (همان، ص ۵۷۰ و ۱۸۱) و تجویز رشوه برای رفع حاجت (همان، ج ۲، ص ۵۴) و تجویز سوءظن (همان، ص ۶۸). یکجا ریاضت را رد می‌کند و می‌گوید: «این کار خلاف دستورات دین است و ظلم به جسم انسان باید راحت راه برود» (همان، ص ۵۸) اما از سوی دیگر خود و پدرش، مریدان را در زمستان و در هوای باز لخت می‌کردند و شلاق می‌زدند. (همان، ج ۱، ص ۶۰۴ و ۵۷۰)، در جایی می‌گوید «غیب را فقط خدا می‌داند و بس.. طالبین کمال نباید غیب بدانند و نباید بخواهند» (همان، ج ۱، ص ۲۰۷) و در جایی دیگر مدعی است که ارواحی به نام پیک تمام اخبار حتی اخبار غیر مهم را برایش می‌آورند و خود را عالم به آینده و جزئیات جنگ جهانی سوم می‌دانند (همان، ص ۵۰ و ۶۷ و ۶۱) و یا می‌گوید که پدرش نعمت الله (که مقامی شبیه انبیاء برای او قائل است و او را محل برای حلول خدا میدانند)، قصد کشتن مادرش را داشته، درحالی که پدرش متمرّد از خواسته‌های مشروع مادرش بوده و در نهایت پدرش با دعا او را می‌کشد (همان، ص ۹۰)

## ۱۱ ادعاهای کشف و کرامت و خود محوری اما غیر قابل اثبات

می‌گویند کسی مدعی شد در سر من هشتصد و چهل و سه هزار و دویست و بیست و یک تار مو وجود دارد! از او پرسیدند دلیل چیست؟ گفت کرامت و الهام، خواب دیشم، قبول نداری بشمار! داستان مدعیات نور علی عموماً اینگونه است. پس از مطالعه تمام آثار نور علی می‌توان گفت که گاه ادعای صریح یا تلویحی نبوت و گاه الوهیت

دارد، گاه اخبار از غیب و آینده... اما عموم مدعیات وی مستند به تخیل و خواب دیشبش است که آنها را بعنوان وحی و کرامت الاهی بیان می کند و برای فرار از درخواست اعجاز و استدلال، با استفاده از مغلطه «هر بچه مدرسه ای می داند» (مغالطات، ص ۱۲۵) می گوید: «خواستن معجزه دون شان است و نشانه این است که فرد ابتدایی است. عیب تمام دیده دارها همین بود. آنهایی که اطرافشان می آمدند معجز می خواستند» (آثار، ج ۱، ص ۱۴) و برای رهایی از عذاب وجدانش در ساختن این همه مدعیات دروغ برای مریدان عوامش، ابراز می دارد که ملاک حرمت دروغ، مضر بودن آن است (همان، ص ۱۴۹) و بجای استدلال قابل اثبات و یا ابطال عقلی یا تجربی در حقانیت مدعیاتش، از مغلطه «طلب برهان از مخالف» استفاده کرده، مدعیاتش را به خواب و حال خودش مستند می سازد که هیچ راهی برای مخالف خود جز استفاده از همان مغلطه را نمی گذارد (مغالطات، ص ۱۳۲) و یا با کتک کاری مفصل مریدان (همان، ص ۶۰۴ و ۵۷۰) و تحقیر شخصیت ایشان با فحاشی به «آت و آشغال» (همان، ص ۵۷۳) جرات فکر و پرسش را از ایشان سلب می نماید. مثلاً مدعی است که از ملائکه بالاتر است و به همه کرات دیگر سفر کرده و انسان های آنجا را دیده که بدنی شفاف دارند و اختیار رشد موهایشان به خودشان است و چراغی در سینه دارند و به سرعت نور حرکت می کنند (همان، ج ۲، ص ۳۴) و یا می گوید که دو قلوهای حاجی اسماعیل قبل از تولدشان به خواب آمدند و خودشان را معرفی کردند و شماره دفتر اندیکاتور وزارتخانه را ده روز قبل در عالم خواب به من گفتند و .. (همان، ج ۱، ص ۶۹۴) و یا از مغالطه «توسل به مرجع کاذب و مبهم گویی» استفاده می کند (مغالطات، ص ۱۷) که زنی در خواب اینگونه گفت و این هم شد بتد پیازی به خانه ما انداخت و در خواب به من گفتند مال تو نیست و ... (همان، ص ۹۹۵) و یا خرافه گفته: «زوزه سگ نشانه قطعی نزول بلاست» (همان، ص ۳۷۳)، «گوزن اگر مار را ببیند آنرا می خورد» (همان)، «خواندن خروس جلو کسی نشان رسیدن خوبی به او و خواندن جغد نشانه قطعی بدی و شومی و بلا است و باید دید رویش به چه چیزی است، بلا از همان سوست» (همان)، «کلاغ مافی الضمیر همه انسان ها را می داند حتی سن او را می داند و از گذشته و آینده هم خبر دارد» (همان، ص ۳۷۴) و یا با فهم نادرست از معنای علم تجربی و یا با جعل اصطلاح، مکاشفات عرفانی را از نوع علوم تجربی می داند به این دلیل که با تجربیات اهل سلوک قابل اثبات

است (همان، ص ۹-۱۰) و حال آنکه منظور از علوم تجربی امور محسوس است و تجربه عرفا شخصی و غیر قابل تعمیم و گاه غیر قابل بیان است.

نور علی خود و پدرش را اداره کنندگان واقعی جنگ جهانی دوم معرفی می کند! «پدرم... جنگ جهانی دوم را با جزئیات پیش بینی نمود و حالا حالا هم دارد... جنگ سوم بالاخره می شود دعا کنید همیشه در دنیا جنگی باشد... اصولاً جنگ دوم هنوز تمام نشده... در جنگ بین الملل دوم پدرم در عالم باطن نمایندگی «ل» و من نمایندگی «ن» را داشتم. با اینکه قلباً از «ن» خوشم نمی آمد ولی چون مأمور بودم ناچار قبولش کردم. «ل» به تندی پیش می رفت.. تازه شروع به بمباران «ن» کرده بود و چنانچه «ن» شکست می خورد کار تمام بود و کاملاً پیروز شده بود... ما مجلس ذکری داشتیم دیدم طیاره «ل» از روس سر ما گذشت و پدرم که همراهشان بود برگشت و نگاه تمسخر آمیزی به ما در پایین انداخت. به من برخورد و به یاران جم (خانقاه) گفتم باید در این مجلس کاری کنیم... نتیجه شکست «ل» شد ل به ن دست نیافت» (همان، ج ۲، ص ۶۷)

وی تمام قدرت و علم انبیاء و امامان معصوم را برای خود دانسته با این تفاوت که در هیچ جا آن را «باذن الله» ندانسته است. خود را عالم دهر فرض کرده و می گوید که با رفتنش چیزهایی می رود که بشر تا هزار سال دیگر به آن نرسد و مراجعه به پزشک را منع و خود به طبابت می پردازد، از جمله علت تبخال را فقط از خواب پریدن میدانند و درمان جوش را آب دهان و نیز راز سلامتی را ورزش سوندی و دوی کمر درد را به طور مطلق دوش آب سرد و ... معرفی می کند (همان، ص ۵۱ و ۶۲ و ۷۹ و ۶۶ و ۸۴) و مدعی سفرش به همه کرات با «ایکادو» است! و بر خلاف نظر قطعی علم، می گوید: مخلوقات کره زهره با طبقه نسوان میانه شان خوب است و با مردان چندان میانه ای ندارند به همین جهت زنان را برای گردش به کره شان می برند. محیطش به محیط کره ما نزدیک است و می شود زندگی کرد ولی در مریخ بشر نمی تواند طاقت بیاورد. و می گوید که اوضاع جوی و جغرافیایی ماه خوب نیست... به جز چند کره که مخلوقاتش، هم سطح بشر هستند بقیه همه جلوترند و اینکه «اسم اعظم»... در کره زهره چیز پیش پا افتاده ای است همه کس میدانند و در سال ۱۲۹۱ با کره زهره ارتباط زیاد داشتم (همان، ص ۴۸ و ۶۱) و مدعی است به کره ای رفته است که ادم های شفاف به هیأت آدم زمینی مثل بلور دیده است بطوری که

آنطرفشان دیده می‌شد و اختیار رشد مویشان را دارند و چراغی در وسط سینه داشته و با سرعتی بالاتر از نور و حتی بصورت خوابیده حرکت می‌کنند و گلوله هم در آنها نفوذ نمی‌کند و به زمین هم می‌ایند و عامی‌ترینشان از دانشمندان ما داناترند. و در کره دیگر که رفته زنی وجود نداشته و مردان زن‌هایی به هر سائز و شکل که می‌خواستند، می‌ساختند، به راحتی ساخت کیف! (همان، ص ۴۰-۴۱) و چونانکه برای انسان‌های بدوی سخن بگویند، مدعی است خانقاهی در آفریقاست که حتی با هواپیما هم دیده نمی‌شود و وی با طی الارض به آنجا برای عبادت می‌رود و در آن زن و مرد قاطی‌اند و وقتی برهنه نیستند همدیگر را می‌شناسند (همان، ص ۷۸) و با همین تخیلات ادعای دانستن علم ریاضی و کیمیا و طب و جفر و اخذ نیرو از ماه و خورشید میکند (همان، ص ۹۹ و ۴۵ و ۶۷) مثلاً جعل اصطلاح می‌کند که اگر عددی به شکل طبیعی نوشته شود، مثبت و اگر بعکس و وارونه و رو به چپ نوشته شود، منفی است! (همان، ص ۶۷) وی حدود هشتاد سال پیش مدعی است هفتاد سال دیگر (یعنی تقریباً همین دوره ما) دستگاهی اختراع می‌شود که گذشته را نشان می‌دهد، حتی دستشویی رفتن پیامبران را؟! البته برای فرار از رسوا شدن (به شگرد رمالان می‌گوید) «البته بشرط آنکه اتفاقی نیافتد در عالم معنا صحبت بود به بشر یک توپوزی بزنند» (همان، ص ۱۰۳) و هم زبان با غرب زدگانی که غرب را قبله آمال می‌دانند و با ادعای علم به باطن هستی و پیشینی به نفع غرب می‌گویند: «الان به صحنه نگاه می‌کنم که ایران رو به تاریکی فرو می‌رود و اروپا به روشنایی» (همان، ص ۴۷) و طنز اینکه منبع اخبار و اسرار غیب نورعلی و پدرش، علاوه بر خواب‌هایشان، در مقطعی عروسک دست‌ساخته با دم بز بوده: «در کودکی از دم بز عروسک‌هایی شبیه آدم درست کرده بودم. یکی را شیخ نامگذاری کرده بودم. از همه بزرگتر و... گاهی اثراتی از او دیده می‌شد. گاهی پدرم می‌فرمود: «برو فلان سؤال را از شیخ پیرس و جوابش را بیاور» می‌آمدم و می‌پرسیدم... اتفاقاً پدرم هم ترتیب اثر می‌داد و میدان از این شیخ «دم بز» کشف و کرامات و تبرک می‌گرفتند! (همان، ص ۴۵-۴۶)

## نتیجه گیری

عقاید مکتبیون در زمینه توحید و معاد و نبوت و امامت و التزام به شریعت و معاد و قیامت و حوادث پس از مرگ و حقیقت انسان به همراه اعتقاد به حلول و تناسخ و الوهیت اقطاب اهل حق و نیز نفی تعبد در عمل به احکام ضروری دین از جمله نماز و روزه بدون هیچ گونه استناد به منابع اسلامی و کاملاً ابداعی است و او صراحتاً ادعای آوردن دینی جدید دارد که تایید آن را به خواب و رؤیای خویش مستند می‌سازد. با توجه به انکار و تقلیب اصول اعتقادی و عبادی اسلام، و جایگزینی کتاب «سرانجام» به جای قرآن و اقطاب به جای ائمه اطهار (س) قبول مکتبیون در جرگه مسلمین بسیار دشوار است. نورعلی الاهی علی رغم انکار، اما جزو غلات محسوب شده و حضرت علی (ع) و حتی سلطان اسحاق را عین ذات الاهی محسوب می‌نماید. وی به تصریح و بر خلاف کتاب و سنت و عقل، قائل به پلورالیسم دینی است و در عمل ناهی از تعبد به احکام دین و توصیه گر به اباحه‌گری می‌باشد و دین خود را عصاره کشی از همه ادیان می‌داند و تنها به خدا باوری و سه یا چهار اصل اخلاقی به عنوان عصاره ادیان و جوهره دین خویش تصریح دارد و حتی در مسأله تناسخ و حلول و تبرئه بت پرستی متأثر از ادیان غیر توحیدی است. و در نهایت با ادعای اینکه دین او خاتم و جامع همه ادیان است تلویحاً ادعای نبوت می‌کند و با این تفاسیر مکتبیون را نمی‌بایست در جرگه مسلمانان محسوب نمود.

### فهرست منابع

۱. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، قم، انتشارات موسسه مطبوعات دینی، ۱۳۷۵
۲. الاهی، بهرام؛ برگزیده آثار الحق؛ دوم، تهران، نشر پنج، ۱۳۸۸
۳. الاهی، نور علی، معرفه الروح، انتشارات جیحون، تهران، ۱۳۸۴
۴. الاهی، نورعلی؛ برهان الحق، تهران، جیحون، بی تا
۵. الاهی، نورعلی؛ آثار الحق گفتارهایی از نورعلی الاهی، گردآوری بهرام الاهی، چاپ سوم، چاپ دیبا، تهران، ۱۳۶۶
۶. الاهی، نورعلی؛ آثار الحق گفتارهایی از نورعلی الاهی؛ ج ۲، تهران، جیحون، ۱۳۷۰
۷. آزادی، علی محمد؛ آشنایی با عقاید و آداب و رسوم دینی اهل حق در استان کرمانشاه؛ موسسه کوثر، کرمانشاه، چاپ دوم، ۱۳۸۲
۸. بهرامی، ایرج؛ اسطوره اهل حق، چاپ اول، تهران، آدینه، ۱۳۸۷
۹. بی ناس، جان؛ تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۸۲
۱۰. پرنیان، موسی و کمری، منوچهر؛ پژوهشی در تاریخ و آداب و عقاید اهل حق، کرمانشاه انتشارات چشمه هنر و دانش، ۱۳۷۹
۱۱. پوپر، کارل ریموند، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۰
۱۲. پوپر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۰
۱۳. جاهودا، گوستاو، روان شناسی خرافات، ترجمه محمد تقی براهینی، انتشارات آسیم، تهران، ۱۳۹۳
۱۴. جیحون آبادی، نعمت الله؛ شاهنامه حقیقت، انجمن فرهنگی، ۱۳۴۵
۱۵. جیحون آبادی، نعمت اله؛ حق الحقائق، نشر طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱
۱۶. چراغ پوران، کیومرث؛ شرح کوتاه بر کلام های مبارک حضرت الماس خان، ج ۱، تهران، نشر ایمان، بی تا
۱۷. حاج سعید جوادی، احمد و بهائی الدین خرمشاهی، کامران فانی؛ دایره المعارف شیعه، ج ۲، تهران، سعید محبی، ۱۳۸۰
۱۸. حسینی، محمد؛ دیوان گوره (سرانجام)، کرمانشاه، باغ نی، ۱۳۸۲

۱۹. حلی، حسن بن یوسف، انوارالملکوت فی شرح یاقوت؛ قم، شریف رضی، ۱۳۶۳
۲۰. خدابنده، عبدالله، شناخت فرقه اهل حق، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۸
۲۱. خلیفه مازندرانی، سلوک در تاریکی، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۸
۲۲. خلیفه مازندرانی، سلوک در تاریکی، چاپ دوم، تهران، نشر نیکان، ۱۳۹۱
۲۳. دهخدا، لغتنامه دهخدا
۲۴. ربانی گلپایگانی، علی، ایضاح المراد فی شرح کشف المراد، قم، نشر راند، چاپ چهارم، ۱۳۹۷
۲۵. زمانی، علی اکبر، استاد الاهی در نگاهی به آثارالحق، راه نیکان، ۱۳۸۶
۲۶. سبحانی. جعفر. فرازهایی از تاریخ اسلام، نشر مشعر، تهران، ۱۳۹۵
۲۷. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵
۲۸. شریف میان، محمد، تاریخ فلسفه در اسلام؛ ترجمه کامران فانی، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲
۲۹. شعبه بن الحرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۴ ق
۳۰. شیخ صدوق. محمد بن علیکمال الدین. ترجمه منصور بهلوان. قم. دارالحديث. بی تا
۳۱. صالحی امیری، سیدرضا، خرافه پرایی، چیستی چرایی و کارکردها، تهران، پژوهشکده مجمع تشخیص مصلحت، ۱۳۸۷
۳۲. صدرالمتهین، محمدبن ابراهیم، الاسفارالاربعه، ج ۹، قم، مکتبه المصطفی، ۱۳۶۸
۳۳. صدیق صفی زاده، دانش نام آوران یارسان، هیرمند، تهران، ۱۳۷۶
۳۴. صفی زاده، صدیق؛ اهل حق پیران و مشاهیر، تهران، انتشارات حروفیه، ۱۳۸۷
۳۵. صفی زاده، صدیق؛ نامه سرانجام؛ نشر سفیر اردهال، تهران، ۱۳۹۶
۳۶. طاهری، طیب؛ تاریخ و فلسفه سرانجام (شرحی بر نحلّه های فکری و اعتقادی کردستان) اربیل، نشر مکریانی، چاپ سوم
۳۷. عمر بن بحر، جاحظ، کتاب الحيوان، ج ۶، بیروت، ۱۳۳۸
۳۸. عمید، فرهنگ عمید
۳۹. قراملکی، محمدحسن، پاسخ به شبهات کلامی، ج ۱، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰



۴۰. قرآن کریم
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی؛ ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ۳، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۹
۴۲. مالمیری کجوری، احمد؛ اهل حق، اول، بی جا، ۱۳۸۷
۴۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳
۴۴. محمد بن علی، صدوق، الخصال؛ تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲
۴۵. محمدی، محمد؛ پژوهش دقیق اهل حق (تاریخچه، عقاید، فقه) چاپ اول، تهران، موسسه پازینه ۱۳۸۴،
۴۶. محمدی، محمد؛ منظومه نامه اهل حق، بی جا، ۱۳۹۰
۴۷. محمودی جیحون آبادی، شمس الدین؛ کلام دوره شاه حیاس، بیجا، ۱۳۸۴
۴۸. مردانی، محمد؛ سیری در مرام اهل حق، انتشارات مکتب اسلام، موسسه دفاع از حریم اسلام، ۱۳۷۷
۴۹. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن (سه جلدی) قم، موسسه در راه حق، ۱۳۷۳
۵۰. مصباح، محمد تقی، آموزش فلسفه؛ ج ۲، چاپ هشتم، تهران، شرمت چاپ و نشرین المللی، ۱۳۸۸
۵۱. مفتخری، حسین؛ پیدایش نصیریان؛ مجله تاریخ اسلام، سال یکم ف شماره ۳
۵۲. مفید، محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقادات الامامیه؛ ج ۱، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳
۵۳. مفید، محمد بن نعمان؛ الارشاد المفید؛ ترجمه محمد رسولی محلاتی، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر، برگزیده تفسیر نمونه؛ تحقیق احمد علی بابایی، ج ۳، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴
۵۵. نیک نژاد، کاظم، گنجینه باری، تهران، بی تا
۵۶. هاملین، دیوید، تاریخ معرفت شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴
۵۷. هیک، جان، فلسفه دین؛ ترجمه بهرام راد، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۷۲.

